



A Study and Explanation of the Theory of General Justice in the View of St. Thomas Aquinas

Abdollah Abedifar* | Mohsen Javadi**

Received: 2020/05/11 | Accepted: 2020/08/21

Abstract

General Justice is a virtue that leads people to the community order and goods through which they can achieve well-being. This article explains the theory of general justice from the perspective of Aquinas and examines the common good and its role as the subject of general justice in directing and regulating the law. Aquinas counts general justice with the influence of Aristotle and Christian theology as a general virtue that has a particular subject, i.e., the common good. General Justice is the same as virtue which is the same in substance but different in concept. The theory of general justice according to Aquinas is both a kind of legal debt that obliges a person to obey the law and a kind of moral debt that obliges a person to observe the virtue of moral virtue. Aquinas' theory of general justice finds meaning in societies that meet the criterion of general justice if the ruler formulates a positive law according to divine law and natural law. Thus this theory ultimately depends on the intentions of the ruler and the type of government that lead individuals to a common good in society and well-being.

The purpose of this article is to explain the theory of general justice from the perspective of Aquinas and to examine the common good and its role as

Original Research



* Phd Candidate of Ethics, Department of Ethics, University of Qom, Qom, Iran. (Corresponding Author) | abdollahabedifar@gmail.com

** Professor, Department of Philosophy and Theology, University of Qom, Qom, Iran. | javadi-m@qom.ac.ir

Abedifar, A. & Javadi, M. (2020). A Study and Explanation of the Theory of General Justice in the View of St. Thomas Aquinas. *Journal of Philosophical Theological Research*, 22(86), 27-50. doi. [10.22091/jptr.2020.5516.2322](https://doi.org/10.22091/jptr.2020.5516.2322)

Copyright © the authors



the subject of general justice in the regulation of law. To achieve goods, we can consider three types of command in the community, which correspond to three types of justice. One commands the components among themselves; another commands the whole to the components and command the components to the whole. Commutative justice is a virtue that regulates the goods of the components among themselves. Distributive justice is a virtue that regulates the goods of the whole into its components. Finally, general justice regulates the goods of the components into the goods of the whole. General Justice is more important than these two virtues of justice because the subject of general justice is the common good. The common good is a kind of order that is necessary for human society so that human beings can achieve their moral, political, and legal goals. The virtues that are private to the individual when they occur in society are directed to the common good through general justice; therefore, general justice is a general virtue. In Aquinas's works can find different interpretations of general justice being a general virtue.

In this article, it is shown that Aquinas' theory of general justice finds meaning in societies that meet the criterion of general justice if the ruler formulates a positive law according to divine law and natural law. When the rulers and the government are properly instructed to act according to the principles of this society, both the government and the rulers achieve their goal of common good and well-being. When we consider God's commandments to be the criterion of the common good, then the ruler must be able to interpret the divine law correctly.

Keywords

Aquinas, Aristotle, General Justice, Common Good, Legal Debt, Moral Debt, Well-being.



بررسی و تبیین نظریه عدالت عام در دیدگاه توماس آکوئیناس

عبدالله عابدی فر* | محسن جوادی**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۲۲ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۵/۳۱

چکیده

عدالت عام فضیلتی است که افراد را به نظم و خیرات جمعی دعوت می‌کند تا به وسیله آن به سعادت برسند. مقاله حاضر به بررسی و تبیین نظریه عدالت عام و خیر مشترک و نقش آن در جهت‌دهی و تنظیم قانون از دیدگاه توماس آکوئیناس می‌پردازد. آکوئیناس - با تأسی از ارسطو و الهیات مسیحی - عدالت عام را فضیلتی عام می‌داند که دارای موضوع خاص، یعنی «خیر مشترک» است. عدالت عام همان فضیلت است که از جهت محتوا و جوهر با فضیلت یکسان و از جهت مفهوم یا صورت با آن متفاوت است. نظریه عدالت عام در آکوئیناس هم به نوعی دین قانونی (الزام به رعایت قانون جامعه) را فرمان می‌دهد و هم به نوعی دین اخلاقی (الزام به رعایت فضیلت اخلاقی) را در دستور کار خود دارد. این نظریه مد نظر آکوئیناس در جامعه‌ای معنا پیدا می‌کند که در آن اگر حاکم قانون وضعی را بر اساس قانون الهی و قانون طبیعی درست تدوین و ترویج کند، معیار این نظریه را برآورده می‌کند. بنابراین، نظریه عدالت عام - در نهایت - به قصد حاکم و نوع حکومتی وابسته است که در آن جامعه در جریان است تا افراد را به خیرات مشترکشان هدایت کنند و به سعادت حقیقی شان برساند.

علمی - پژوهشی



کلیدواژه‌ها

توماس آکوئیناس، ارسطو، عدالت عام، سعادت، خیر مشترک، دین قانونی، دین اخلاقی.

* دانشجوی دکتری فلسفه اخلاق دانشگاه قم، قم، ایران. (نویسنده مسئول) | abdollahabedifar@gmail.com

** استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه قم، قم، ایران. | moh_javadi@yahoo.com

این مقاله مستخرج از پایان نامه دکتری رشته فلسفه اخلاق در دانشگاه قم است که هنوز دفاع نشده است.

مقدمه

در آثار آکوئیناس - چه در آثار اولیه‌اش همچون کتاب تفسیر جمل و چه در آثار ثانویه‌اش مثل کتاب تفسیر اخلاق نیکوماخوس و جامع الهیات - می‌توان بحث عدالت را به طور کلی یافت. آکوئیناس در این کتاب‌ها در مبحث عدالت به طور کلی از آبشخورهای فکری زیادی از جمله فلسفه ارسطو و فلسفه رواقی، حقوق رومی و نیز سنت الهیات مسیحی بهره برده است. در این نوشته هم سعی شده است در لابه‌لای بحث و به‌طور ضمنی اشاره‌ای به این سرچشمه‌های فکری آکوئیناس در باب عدالت شود و نشان داده شده که نوآوری او نسبت به آن‌ها چگونه بوده است.

آنچه در این مقاله در پی آیم بررسی نظریه عدالت عام در اندیشه آکوئیناس است که در مقالات و کتاب‌های فارسی به این مسئله پرداخته نشده است. نوآوری این نوشته این است که نگاه، تقریر و صورت‌بندی جدیدی از نوشته آکوئیناس در مورد عدالت عام داشته باشد؛ هر چند در منابع انگلیسی‌زبان تقریرهای خوبی از مبحث عدالت عام اندیشه آکوئیناس صورت گرفته است. در این مقاله سعی شده است تقریر آن‌ها را در نظر داشته باشد، با این حال تحلیل جدیدی از نظریه عدالت عام ارائه کند. در این مقاله سعی شده - در آثار آکوئیناس - مفهوم و مصداق عدالت عام، موضوع و هدف عدالت عام، فضیلت بودن عدالت عام و نسبت آن با فضایل دیگر و نیز نسبت آن با تدوین قانون و در نتیجه، قوت و ضعف نظریه عدالت عام بررسی شود.

از آنجا که عدالت عام ذیل «فضیلت» قرار می‌گیرد، بر آن شدیم نخست به تعریف و تقسیم‌بندی فضیلت اشاره کرده و سپس به واکاوی فضیلت عدالت به طور کلی پرداخته و در نهایت نیز عدالت عام را که هدف اصلی این نوشته است بررسی کنیم.

تعریف و تقسیم‌بندی فضیلت

آکوئیناس در کتاب - جامع الهیات - این سؤال را مطرح می‌کند که «آیا فضیلت [در سنت] به درستی تعریف شده است؟» (S. T. I-II, q. 55, a. 4). منظور از سنت، همان تعریف منسوب به آگوستین در کتاب در باب آزادی اراده است که «فضیلت کیفیت خوب نفس است که ما را قادر می‌سازد تا به‌طور درست و شایسته زندگی کنیم و نمی‌توان آن‌ها را به‌طور بد به‌کار گرفت - «فضیلت» چیزی است که خداوند در ما به وجود آورد؛ بدون این که خودمان آن را به وجود آورده باشیم» (Budziszewski, 2017, p. 3). ایرادی که آکوئیناس از این تعریف می‌گیرد این است که این تعریف از فضیلت صرفاً فضیلت الهام گرفته یا

لطف شده^۱ [فضایل الهیاتی] از جانب خداوند را شامل می‌شود و فضایی که از طریق عقل، عادات و عمل انسانی کسب شده‌اند،^۲ در بر نمی‌گیرد. او با بررسی اعتراضات و پاسخ‌های موجود در این پرسش، به این نتیجه می‌رسد که با افزودن کمی اصلاح و کمک گرفتن از تعریف ارسطو از فضیلت با این مضمون که فضیلت ملکه یا عادت^۳ یا تمایلی^۴ است که با عمل و عادت کردن می‌توانیم خودمان را پرورش دهیم. با افزودن این قید به تعریف پیشین، فضیلت کسب‌شده را نیز در بر گیرد؛ بنابراین، در اینجا مشاهده می‌کنیم که آکوئیناس تعریف ارسطو و آگوستین را به گونه‌ای با هم تلفیق می‌کند و تقریر جدیدی از «نظریه فضیلت» ارائه می‌کند.

با توجه به این تعریف، می‌توان تقسیم سه‌گانه از فضایل را به دست داد: فضایل اخلاقی (عفت^۵ مربوط به قوه شهویه، شجاعت^۶ مربوط به قوه غضبیه و عدالت مربوط به اراده یا همت) و فضایل الهیاتی (امید، احسان و عشق) و فضایل عقلانی دارای دو فعالیت‌اند: فعالیت نظری (فهم^۷، دانش یا علم^۸ و حکمت^۹ - چه حکمت نظری و چه حکمت عملی / فرونسیس^{۱۰}) که هدف و غایتش رسیدن به حقیقت است (S. T. I-II, q. 56, a. 3). هدف عقل در فعالیت عملی‌اش (هنر یا صنعت^{۱۱})، ساختن یا انجام عمل است (S. T. I-II, q. 56, a. 3; S. T. I-II, q. 57, a. 1-2).

در میان فضایل عقلی، «حکمت» مهم‌ترین است؛ زیرا هدف آن شناخت علت نخستین یا علت اعلیٰ است. در میان فضایل اخلاقی، عدالت مهم‌ترین به شمار می‌رود؛ زیرا هدف آن عملکردی است که به موجب آن ارتباط متقابل افراد حفظ می‌شود (S. T. I-II, q. 66, a. 4). همان‌طور که سیسرون^{۱۲} در

1. Infused
2. acquired
3. habit / habitus

واژه انگلیسی «habit» معنایی بسیار مضیق‌تر از واژه «habitus» برای آکوئیناس یا پیش از آن، واژه «hexis» برای ارسطو دارد. همان‌طور که آکوئیناس اشاره می‌کند (ST. I-II, q. 49, a1)، این کلمات هم در یونانی و هم در لاتین، در نوعی «داشتن» / having ریشه دارند: اعمال سخاوتمندانه منفرد یا دیگر اعمالی از این دست یک کار خاص هستند؛ اما آنچه آکوئیناس و ارسطو در خاطر داشتند، عبارت بود از تمایلات پایدار که شخص طی سال‌ها به آن دست می‌یابد و این تمایل او را قادر می‌سازد تا به هر طریقی به راحتی عمل کند. (Kerr, 2009, p. 71).

4. dispositions
5. temperance
6. fortitude
7. understanding
8. science
9. wisdom
10. practical wisdom/ prudential /phronesis
11. art
12. cicero

کتاب در باب وظایف^۱ می‌گوید: «انسان خوب و فضیلت‌مند عمدتاً از عدالت و انصافش یاد می‌شود و درجایی دیگر می‌گوید درخشش فضیلت اخلاقی در عدالت ظاهر می‌شود» (S. T. II-II, q. 58, a3). به بیان آکوئیناس ارسطو می‌گوید که «آن فضیلتی مهم‌ترین است که ستایش بیشتری دریافت کند؛ زیرا فضیلت قدرت انجام دادن خیر است (Rhet. 1). از این‌رو، انسان شجاع و انسان عادل بیشتر از دیگران احترام و افتخار دارند؛ زیرا انسان شجاع، شهامت دارد، یعنی «در جنگ مفید است» و انسان عادل عدالت دارد، یعنی «هم در جنگ و هم در صلح سودمند است» (S. T. II-II, q. 66, a4).

از میان این سه نوع فضایل، فضایل الهیاتی مهم‌تر هستند. در نهایت، از میان سه فضیلت الهیاتی، «احسان» مهم‌ترین آن‌ها به‌شمار می‌رود (S. T. II-II, q. 23, a8). «احسان» به‌عنوان «مادر و صورت تمام فضایل» مهم‌ترین فضیلت در میان همه فضایل است (Drefcinski, 2015, p. 6; S. T. II-II, q. 23, a8).

اینک و پس از اشاره به تعریف، تقسیم‌بندی و اهمیت فضیلت، وارد مبحث عدالت می‌شویم تا ببینیم آکوئیناس چه تعریفی و تقسیم‌بندی‌ای از «عدالت» ارائه کرده است.

فضیلت عدالت

آکوئیناس - در کتاب جامع الهیات - این سؤال را مطرح می‌کند که آیا تعریف فضیلت عدالت به‌عنوان «خواست دائم و پایدار به این‌که حق هر شخصی را چنان‌چه شایسته و حق اوست به او داده شود» تعریف مناسبی است؟^۲ (S. T. II-II, q. 58, a1). او با بررسی اعتراض‌ها و پاسخ‌های در مورد این تعریف، به این نتیجه می‌رسد که می‌توان این تعریف را با کمی اصلاح پذیرفت.

نخست، به تحلیل محتوای این تعریف اشاره می‌کنیم و در ادامه، تعریف اصلاحی را مطرح می‌کنیم. او در مورد مؤلفه «دادن حق شخص...» - در تعریف «عدالت» - می‌گوید:

موضوع مناسب فضیلت عدالت آن چیزهایی است که مربوط به روابط ما با دیگران است و آنچه حق دیگران است به او داده شود. همان‌طور که قدیس ایزیدورس^۳ گفت، به انسانی عادل گفته می‌شود که به حق دیگران احترام می‌گذارد. همین نکته را آکوئیناس با تأسی از سیسرون چنین بیان می‌کند هدف عدالت این است که انسان‌ها در جامعه و همکاری متقابلشان را حفظ کنند (S.T. II-II, q. 58, a.1).

1. de officiis

۲. این تعریف عدالت طنین انداز تمکر حقوقدان مشهور قرن سومی روم، یعنی دومیتوس اولیانوس نقل و قول عبارتش در کتاب خلاصه قانون مدنی روم است که یکی از چهار بخش بدنه قانون مدنی که تحت نظارت گایوس ترونیوس - بر اساس دستورالعمل امپراتور ژوستینیانوس (یوستی‌نیانوس یا فلاویوس ژوستینیانوس) و با هدف تنظیم قانون رومی - تهیه شده بود.

3. Saint Isidore of Seville

در این عبارت می‌بینیم که فضیلت عدالت - بر خلاف فضیلت عفت و شجاعت که به تنظیم امیال فرد مربوط است - معطوف به دیگری و رابطه متقابل با دیگری است به همین جهت، بحث حق در آن محوریت می‌یابد و عدالت پاسداشت حق است.

باید به این نکته اشاره کرد که آکوئیناس و سلف او گاهی - بر سبیل تمثیل - در مورد واژه «دیگری» در تعریف عدالت گفته‌اند که تنها مربوط به شخص دیگر نیست، بلکه این دیگری را می‌توان در درون خود فرد یافت، بدین معنا عدل است که قلب خون را به اندام می‌فرستد و نیز عدل است که امیال از عقل اطاعت می‌کند. ارسطو در فصل یازدهم از کتاب پنجم اخلاق نیکوماخوس این ایده را «عدالت استعاری»^۱ نامید. «عدالت استعاری» در جمهوری افلاطون، حتی برجسته‌تر است که بر تشابه بین نفس و شهر مربوط است (Budziszewski, 2017, p. 180).

در مورد مؤلفه «خواست یا اراده پایدار و دائمی» می‌توان گفت که عمل عدالت اولاً، باید مربوط به اراده یا خواست درستی و درستکاری باشد و ثانیاً، مؤلفه «پایداری»^۲ نشان‌دهنده برپا داشتن و حفظ کردن عدالت در همه زمان‌ها است و مؤلفه «دائمی بودن»^۳ هم نشان‌گر ثبات قدم و مداومت در عدالت است. بنابراین، از نظر آکوئیناس، تعریف سنتی عدالت نسبتاً کامل است؛ با دستکاری اندک می‌توان گفت که «عدالت»، عادت است که به وسیله آن شخص به طور پایدار و دائم می‌خواهد حق هر کسی را به او بدهد» (S. T. II-II. q. 58, a.1). این تعریف به تعریف ارسطو از عدالت بسیار نزدیک می‌شود. طبق تعریف ارسطو - به بیان آکوئیناس - «عدالت، عاداتی است که به وسیله آن یک شخص انتخاب می‌کند تا عادلانه عمل کند» (S. T. II-II. q. 58, a.1). بنابراین، به نظر می‌رسد آکوئیناس - در تعریف فضیلت عدالت - نظر ارسطو و نظر اولپیانوس^۴ - حقوقدان رومی - را با هم تلفیق کرده و این تعریف را ارائه کرده است.

تقسیم‌بندی عدالت

آکوئیناس - به تبعیت از ارسطو - عدالت را به چند صورت تقسیم کرد، یک صورت آن این است که عدالت مربوط به حفظ رفاه اجتماعی و اقتصادی است که همان «عدالت خاص» است. آکوئیناس دو نوع «عدالت خاص»^۵ را اشاره می‌کند که عدالت توزیعی^۶ و عدالت مبادله‌ای^۷ (عدالت تأدیبی^۱ و

1. Metaphorica iustitia / metaphorical justice

2. perpetual

3. constant

4. Ulpianus

5. particularis iustitia / particular justice

6. distributive justice

7. commutative justice

متقابلی^۱) است. هر دو به دنبال حفظ برابری بین اشخاص هستند؛ عدالت توزیعی در مورد نحوه توزیع خیرات و مسئولیت‌های جمعی (افتخارات و شایستگی) است که باید منصفانه توزیع شود. عدالت مبادله‌ای، به دنبال این است به افراد اطمینان دهند آنچه خرید و فروش و انجام کسب و کار و مسائل کیفری و جزائی صورت می‌گیرد، منصفانه است و دیگری «عدالت عام یا قانونی»^۲ است که ما را ملزم می‌کند آنچه مربوط به خیر مشترک^۴ است، ملاحظه کنیم. به عبارتی، همان‌طور که می‌توانیم سه فرمان را در جامعه ملاحظه کنیم و سه نوع عدالت را می‌توان متناظر با این فرمان در نظر گرفت. یکی فرمان اجزاء در میان خودشان؛ دیگری فرمان کل به بخش و فرمان بخش به کل است. عدالت را به همین ترتیب می‌توان سه‌گانه دانست، عدالت مبادله‌ای اجزاء را در بین خود هدایت می‌کند، عدالت توزیعی کل را به اجزاء هدایت می‌کند و سرانجام عدالت قانونی، اجزاء را به کل هدایت می‌کند که در این مقاله به‌طور مفصل به قسم سوم، یعنی «عدالت قانونی» پرداخته می‌شود که در واقع، خیرات اجزاء را در خیرات کل یا خیر مشترک می‌بیند.

عدالت عام یا قانونی

ارسطو - در بخش نخست کتاب پنجم اخلاق نیکوماخوس - وقتی عدالت را به عنوان فضیلت عام ملاحظه می‌کند، به بحث عدالت عام می‌پردازد و آن را در کنار «عدالت خاص» قرار می‌دهد و آن را فضیلتی می‌داند که موضوع خاصی دارد و اشاره می‌کند عملی که قانون به ما امر می‌کند، عادلانه است و عمل عادلانه مد نظر قانون هدفش حفظ سعادت جامعه است. قانون برای حفظ سعادت جامعه به ما امر می‌کند که فضایل دیگر مثل شجاعت و شکیبایی را برای خیر بالاتر، یعنی خیر جامعه رعایت کنیم. به نظر می‌رسد، توماس آکوئیناس - در مبحث عدالت عام - از بخش نخست کتاب پنجم اخلاق نیکوماخوس، تأثیر زیادی پذیرفته است؛ هر چند ظاهراً از الهیات مسیحی و نظریه قانون طبیعی رواقی نیز هم تأثیر پذیرفته است. نوآوری آکوئیناس هم مربوط به همین تلفیق الهیات مسیحی با اندیشه ارسطو است. با این حال، باید به این نکته هم اذعان کرد که بین محققان درباره این که آکوئیناس صرفاً در تفسیرهایش ارسطویی هست یا نگاه الهیاتی دارد، اختلاف نظر وجود دارد. به اعتقاد دومینیک فارل^۵، از جهت تاریخی می‌توان تصدیق کرد که آکوئیناس تفسیر عدالت را مستقیماً از ارسطو به ارث نبرده است.

1. corrective justice
2. reciprocal justice
3. general justice /legal justice
4. bonum commune/common good
5. Dominic Farrell

پیش از ترجمه روبرت گراستیس^۱ از اخلاق نیکوماخوس که تقریر ارسطو از عدالت را دسترس پذیر کرد، آکوئیناس از آموزه‌های کتاب مقدس و آباء کلیسا پیروی می‌کرد؛ هر چند تحلیل ارسطو از عدالت برای آکوئیناس چارچوبی معتبر برای طبقه‌بندی و روشن ساختن انواع مختلف عدالت فراهم کرده که در کتاب مقدس اشاره شده است. با این حال، به نظر فارل، عدالت قانونی یا عدالت عام برای آکوئیناس گسترده‌تر از آن است که برای ارسطو بود. این فراخ‌دامنه‌گی «عدالت قانونی» در اندیشه آکوئیناس نسبت به نگاه ارسطو، به رعایت قانون الهی مربوط است؛ بنابراین، عدالت عام نه تنها در قلمرو و زندگی مدنی مهم است، بلکه در زندگی دینی و روحانی مسیحی نیز نقش مهمی ایفا می‌کند تا از طریق اجرای قوانین الهی به خیر مشترکمان - که در نهایت، همان خداست - برسیم. (Farrell, 2018, pp. 524-525).

از این رو، عدالت قانونی، قانونی الهی را به عنوان هدایت‌کننده همه موجودات و انسان‌ها به خیری می‌داند که توسط خداوند مقدر شده است. این فرمان تمام جوامع (خانواده، محله، شهر، ملت، جهان و کلیسا) کاربرد دارد؛ زیرا هدفشان باید فرمان دادن اعمال انسان به خداوند باشند» (Broden, 1954, p 509).

آکوئیناس - در کتاب جامع الهیات - نظریه عدالت عام را این گونه بیان می‌کند:

عدالت همان طور که گفته شد، انسان را در روابطش با دیگری هدایت می‌کند. این هدایت‌کنندگی ممکن است به دو طریق اتفاق بیفتد: نخست، در مورد رابطه‌اش با افراد خاص است [عدالت خاص (عدالت مبادله‌ای و توزیعی)] دوم، روابط افراد را با دیگران به طور عام ملاحظه می‌کند آنجا که فردی به یک جامعه خدمت می‌کند، به تمام کسانی خدمت می‌کند که در آن جامعه‌اند. بر این اساس، «عدالت» در معنی مصطلح مناسبش می‌تواند در هر دو معنا به دیگری هدایت شود. بدیهی است که همه کسانی که در یک اجتماع هستند، در ارتباط با آن جامعه به عنوان بخشی از یک کل قرار دارند؛ طوری که هر آنچه خیر بخش است می‌تواند به نفع خیر کل باشد. بنابراین، لازم می‌آید که خیر هر فضیلت - خواه چنین فضیلتی انسان را در رابطه با خودش هدایت کند یا در رابطه با افراد دیگر هدایت کند - تا آنجا که به خیر مشترک مربوط‌اند، کار عدالت است. بدین‌سان همه اعمال فضیلت می‌توانند تا آنجا که انسان‌ها را به خیر مشترک هدایت می‌کنند، به عدالت مربوط شوند. در این معناست که عدالت، «فضیلت عام» نامیده شده است و از آنجا که این‌گونه عدالت مربوط به قانون است که افراد را به خیر مشترک وامی‌دارد، عدالتی که بدین نحو «عام» نامیده شده است، «عدالت قانونی» نامیده می‌شود؛ زیرا انسان با قانون هم‌سویا هماهنگ می‌شود تا اعمال تمام فضایل را به خیر مشترک هدایت کند (S. T., II-II. q. 58. a5).

1. Robert Grosseteste

به طور کلی می‌توان این پاراگراف و عبارت را به صورت زیر به اجمال صورت‌بندی کرد و البته، در ادامه و به طور مفصل‌تر توضیح داده می‌شود.

۱. عدالت، انسان را در روابطش با دیگران به آنچه حق مناسب آن‌هاست هدایت می‌کند.
 ۲. هدایت‌کنندگی فضیلت در انسان‌ها در رابطه با دیگران، می‌تواند دو گونه باشد: گونه نخست هدایت‌کنندگی مربوط به افراد است که در فضیلتی مثل شجاعت یا عدالت خاص (عدالت توزیعی و مبادله‌ای) است که فرد را بدون ملاحظه کل اجتماع یا جامعه ملاحظه می‌کند و او را هدایت می‌کند تا به خیر خودش برسد.
 ۳. گونه دوم هدایت‌کنندگی فضیلت، در روابط افراد را به طور عام در نظر بگیریم، در واقع، آنجا که افراد خیری به اجتماع می‌رساند ملاحظه می‌کنیم یا در خیر اجتماع مشارکت می‌کنند، مربوط کنیم که این نوع عدالت را آکوئیناس «عام» می‌نامد.
 ۴. عام‌بودگی این نوع فضیلت این است همه فضایل را به سمت خیر مشترک دعوت کرده یا سوق می‌دهد.
 ۵. از همین رو، این نوع عدالت کامل‌ترین فضایل اخلاقی است؛ چون کار همه فضایل را انجام می‌دهد.
 ۶. این نوع عدالت، فضیلت رعایت کردن قانون است؛ بنابراین، آن «عدالت قانونی» نامیده می‌شود.
- در اینجا لازم است به موضوع عدالت عام که در تشریح نظریه عدالت عام اهمیت بسزایی دارد، اشاره شود.

خیر مشترک به عنوان موضوع عدالت عام

آکوئیناس، مبحث خیر مشترک را در کتاب یا رساله جداگانه‌ای ننوشته است، ولی می‌توان در میان گفته‌هایش در کتاب جامع الهیات یا تفسیر اخلاق نیکوماخوس یافت. منظور آکوئیناس از «خیر مشترک» چیست؟ خیر مشترک برای آکوئیناس، مصادیق گسترده‌ای دارد، یکی خداوند است که خیر مشترک بیرونی همه چیزها است؛ چون خداوند با خیر مشترک بودنش، همه موجودات را توسط قانون الهی به سمت خودش هدایت می‌کند و دومین خیر مشترک را می‌توان «نظم جهان» دانست. است؛ چون خداوند با خیر مشترک بودنش، همه موجودات را توسط قانون الهی به سمت خودش هدایت می‌کند و دومین خیر مشترک را می‌توان «نظم جهان» دانست که نظم درون ذاتی جهان، بزرگ‌ترین خیر مشترک خلق شده از جانب خداوند است. سوم، اجتماع انسانی نیز دارای خیرات است که جایگاه منحصر به فردی برای رجعت انسان به خدا را بازی می‌کند تا جای که این تنها جامعه عالی در نظم طبیعی جهان به حساب می‌آید.^۱ خیراتی که

۱. السدیر مک‌اینتایر، اشاره می‌کند در سنت مدرن مبحث «خیر مشترک» کنار گذاشته شده و بیشتر به خیر فردی و حقوق فردی

در اجتماع انسانی است نظم دهنده سیاسی، اخلاقی و قانونی اجتماع هستند که اعضای اجتماع میان خودشان تنظیم می کنند تا یک کل متحدی به وجود بیاورند تا به اهدافشان که همان صلح، امنیت و فضایل که سعادت آن جامعه است، دست یابند.

سعادت برای خیر مشترک به عنوان غایت اجتماع انسانی است. یک جامعه کاملاً نظم می یابد تنها زمانی که تمام اعضای آن به سعادت و خوشبختی دست یافته باشند» (Farrell, 2018, pp. 522-523).

برای آکوئیناس، خیر مشترک از طریق عقل انسان شناخته می شود و همچنین در اراده خدا (وحی یا قانون الهی) بیان شده است. همه اعضای جامعه سیاسی باید با هم همکاری کنند تا اطمینان حاصل کنند که این خیر به دست آمده است.

دولت همواره نباید برای خیر هر فرد یا گروهی از شهروندان باشد، بلکه باید برای خیر همه اعضای جامعه وجود داشته باشد. «خیر مشترک» بنیان طبیعی هم برای هستی و کسب دولت و هم آزمودن عادلانه بودن قوانینی است که دولت برای رسیدن به هدف خود تدوین می کند (Crofts, 1973, p. 158).

از این رو، خیر مشترک به عنوان غایت اجتماع، هدف و موضوع بزرگ ترین فضیلت اخلاقی، یعنی عدالت عام است. عدالت عام یا عدالت قانونی با دستور دادن به خیر مشترک، فضایل دیگر را وقتی با هدف خودش همراه کند آن ها را به کمال می رساند. فضیلت احسان با دستور دادن انسان، این که در راه خدا احسان کنیند خیری را ترویج می کند اگر احسان بیاید خیراتی را ترویج کند خیری به اجتماع انسانی برساند و قانون جامعه هم بیاید بر این خیر صحه بگذارد و به غایت و هدف فضیلت احسان امر کند، در این صورت، عمل فضیلت احسان عمل فضیلت عادلانه هم هست؛ چون به خیری مشترکی ترویج می کند که به جامعه خیر می رساند.

توجه ویژه کرده اند. به همین جهت معتقد است که «هم برای ارسطو و هم برای آکوئیناس، این امر را باید در نظر گرفت زمینه ای که در آن خیر مشترک است و فرد را به آن هدایت می کردند، نوعی از جامعه سیاسی بود که دیگر در جهان مدرن وجود ندارد. جامعه سیاسی آن ها، آن چیزی است که ارسطو از آن به عنوان «پولیس» و آکوئیناس به عنوان «شهر خدا» سخن راند. هنگامی که به درستی دستور داده شود و کار کنند، هر دو حکومت و حاکمان به هدفش در دستیابی به خیر مشترک نائل می شوند. این حکومت و حاکمان قادر به انجام این کار هستند؛ زیرا مشارکت در جامعه سیاسی است که آن ها را قادر می سازد تا انواع خیرات مشترک و فردی در زندگی خودشان را نظم دهند، به دست آوردن آن تمایلات که همان فضایل باشد، آن ها را به سمت هدف غایی شان هدایت می کند و از همین رو، آنچه از این شرح فهمیده شده این است که این امر در جامعه سیاسی مدرن کنار گذاشته شده است» (MacIntyre, 2016, p. 176).

عدالت توزیعی با رعایت کردن «عدالتِ عام» تضمین می‌کند که خیرات جامعه مطابق با الزامات خیرات مشترک توزیع می‌شوند. عدالت مبادله‌ای که لازمه‌اش برابری حسابی در معاملات است با رعایتِ خیر مشترک، نظم در معاملات را حفظ می‌کند. عدالت تأدیبی نیز وقتی افراد بر خلاف خیر مشترک عمل می‌کنند، با مجازات کردن آن‌ها نظم را در جامعه احیا می‌کند. از این‌رو، آکوئیناس ادعا می‌کند که «عدالتِ عام» دیگر فضایل را به سمت «خیر مشترک» هدایت می‌کند. هر فضیلت خاص با توجه به غایت مناسب و خاص خود تعیین می‌شود، اما عدالتِ عام می‌تواند دستورات اعمال همه فضایل را برای رسیدن به هدف و موضوع مناسب خود، یعنی خیر مشترک فرمان دهد و به عبارت دقیق‌تر، «عدالتِ عام» کارکرد بیرونی اعمال مختلف را به سمت خود سوق می‌دهد، اما به‌رغم این ویژگی عام، عدالت عام - به خودی خود - یک امر خاص است؛ چون دارای موضوع خاصی است که همان «خیر مشترک» است (Christoph, 2011, p. 289).

عدالتِ عام به‌مثابه فضیلت عام

آکوئیناس - به پیروی از ارسطو - در تفسیر کتاب پنجم اخلاق نیکوماخوس، اشاره کرده است که عدالتِ عام خیر مشترک را دستور کارش قرار می‌دهد تا فضایل دیگر را الزام‌بخشی کند و به همین جهت به‌عنوان «فضیلت عام» فهمیده شده است و در آنجا ارسطو اشاره می‌کند از آنجا که عدالت عام، قانون را دستور کار قرار می‌دهد، پس فضیلت عام است، اما در کتاب جامع الهیات - همان‌طور که عبارتش در سطرهای پیشین - نقل شده است جنبه معکوسی را دنبال می‌کند و می‌گوید که عدالتِ عام چون یک فضیلت عام است، نیاز به قانون داریم و از همین‌رو، عدالت عام، «عدالت قانونی» نامیده شده است. در جامع الهیات، آکوئیناس برای این که نشان دهد که چگونه فضایل اخلاقی به خیر مشترک امر می‌شوند، معتقد است که نیازمند فضیلت عام از نوع عدالتِ عام هستیم تا فضایل اخلاقی دیگر را هدایت کند که شخص را به اطاعت از قانون مستعد کند تا آن‌ها را به‌طور مؤثر به خیر مشترک برساند. او فرق بین فضیلت عدالتِ عام و دیگر فضایل را در تفسیر اخلاق نیکوماخوس این‌گونه بیان کرده است:

«عدالت قانونی» با «فضیلت»، برحسب محتوا یا جوهراً یکسان است، ولی مفهوماً متفاوت است. یک شخص ممکن است از ارتکاب به زنا - به جهت احترام به قانون - خودداری و پرهیز کند و شخص دیگر ممکن است به خاطر پاک‌دامنی این کار را انجام

1. substance (secundum substantiam) in substance

2. essentially (secundum rationem) in concept

دهد. هر یک از این دو عمل محتوای یکسان دارند، ولی صورتاً یا در مفهوم^۱ با هم متفاوت اند. هدف عمل نخست (عقیف بودن به خاطر خیر مشترک) صورتاً از هدف عمل دوم (عقیف بودن) متفاوت است. آنچه عدالت قانونی را از دیگر فضایل متمایز می‌کند موضوعش است که همان خیر مشترک است (Aquinas, 1993, p. 287).

عدالت عام به همه فضایل مرتبط است، ولی با آنها همسان نیست. آکوئیناس نشان می‌دهد که چگونه عدالت عام مستلزم اطاعت از دستورات قانون‌گذاران، سرسپردگی (تعهد) به خیر یک کشور و سطحی از دین و اطاعت از خداوند است. او همسان پنداشتن عدالت عام با فضیلت مثل اطاعت و تقوا، قدسیت، شجاعت و عفت را رد می‌کند. برای مثال، همسان پنداشتن عدالت عام با اطاعت را این گونه رد می‌کند که اطاعت را جزء بالقوه فضیلت خاص قرار داده است؛ چون اطاعت، پیروی از فرمان مافوق برای اجابت اراده مافوق است، اما «عدالت عام» پیروی از قانون در انجام اعمال فضیلت‌مندانه برای خیر مشترک است. ایراد و اعتراضی که بر آکوئیناس شد این است که «شجاعت» همچون «عدالت عام»، گرایش به خیر مشترک بن‌مایه آنست و به بیان دیگر، شجاعت، در معرض خطر قرار دادن خود به موقعیت تهدیدکننده و در مبارزه با دشمنان به خاطر «خیر مشترک» است. اگر گرایش به خیر مشترک – چنان که آکوئیناس معتقد است – بن‌مایه شجاعت است، به نظر می‌رسد ادعای بی‌جاست که خیر مشترک موضوع خاص یک فضیلت خاص، یعنی «عدالت عام» باشد و البته، جواب این است که پیروی از خیر مشترک، انگیزه معینی دارد؛ به جای این که موضوع شجاعت باشد. اگر خیر مشترک موضوع شجاعت بود، شجاعت می‌توانست انجام تمام اعمالی که به وسیله خیر مشترک ملزم شده‌اند، در بگیرد؛ نه در مواجهه با مشکلات تهدیدآمیز. از این رو، فضیلتی که ما را به خیر مشترک دستور می‌دهد باید توانایی برانگیختن ما به انجام اعمال در هر حوزه گسترده از اعمال ناهمگون^۲ را داشته باشد تا هر یک از آنها به خیر مشترک امر شوند. خلاصه این که، انسان‌ها نیاز به فضیلت خاصی دارند که ما را به سمت خیر مشترک هدایت کنند و فضیلتی که این کار را انجام می‌دهد، «عدالت عام» است (Farrell, 2018, pp. 532-533).

آکوئیناس در تفسیر کتاب جمل، تفسیر اخلاق نیکوماخوس و همچنین جامع الهیات، استدلال می‌کند که «عدالت عام» یک فضیلت عام است، اما عام بودن در دو کتاب بعدی فرق‌هایی با کتاب جمل دارد. آکوئیناس در شرح بر کتاب جمل اشاره می‌کند که فضیلت می‌تواند در چند حالت عام باشد:

الف) برحسب ذات^۳؛ فضیلتی می‌تواند عام باشد اگر و تنها اگر آن بر هر فضیلتی به نحوی حمل

1. secundum rationem
2. heterogeneous
3. essence

شود که محمول جزء ذات موضوع باشد. مانند حمل حیوان بر انسان مثلاً «انسان حیوان ناطق است» حمل حیوان که امر عام است، جزء ذات انسان است و حمل عدالتِ عام بر دیگر فضایل بدین نحو است؛ همان‌گونه که «فضیلت» جزء ذات شجاعت است. در اینجا می‌توانیم جای عدالت قانونی را با فضیلت تعویض کنیم و بگوییم: «شجاعت، عدالتِ عام است». به عبارت دیگر، یک فضیلت، «عام» نامیده می‌شود از آنجا که آن بر هر فضیلتی حمل می‌شود، مانند عدالت قانونی که با فضیلت تعویض‌پذیر است و در موضوع یا محتوا با فضیلت یکسان است، ولی در مفهوم با آن متفاوت است؛ همان‌طور که ارسطو گفته بود. بنابراین، عدالت قانونی برحسب ذات، «فضیلت عام» نامیده می‌شود (Hoffmann & others, 2013, p. 149).

ب) برحسب مشارکت؛^۱ فضیلتی می‌تواند عام باشد اگر و تنها اگر فضایل دیگر در عملش مشارکت کنند و در عملشان بدان وابسته باشند (Farrell, 2018, pp. 535-536). حکمت عملی به این نحو عام نامیده شده‌اند؛ زیرا از طریق حکمت، همه فضایل اخلاقی دیگر در درستی و صحت انتخابشان با آن مشارکت می‌کنند و فعالیتش با فعالیت همه فضایل دیگر در هم بافته است. با وجود این، فی‌نفسه آن یک فضیلت خاصی است که یک ویژگی معین، موضوع خاصی دارد، یعنی آنچه مستحق انتخاب است در نسبت به آن چیزی است که یک شخص برعهده گرفته است (Hoffmann & others, 2013, p. 149).

ج) برحسب فرمان یا علت فاعلی؛^۲ فضیلت می‌تواند عام باشد، اگر و تنها اگر فضایل دیگر را برای رسیدن به هدف خودش سوق دهد که بدان وسیله هدف مهمش هم شکل می‌گیرد (Farrell, 2018, p. 536). به عبارت دیگر، عملکردش به اعمال همه فضایل مرتبط است، طوری که (اعمال همه فضایل) تماماً تحت سیطره آن هستند. در این طبقه، بزرگ‌منشی^۳ قرار دارد که امور زیادی را در مورد همه فضایل به کمال می‌رساند و چنان که ارسطو در کتاب چهارم اخلاق نیکوماخوس می‌گوید، بزرگ‌منشی فی‌نفسه یک فضیلت خاص است؛ زیرا آن با ویژگی معینی از هدف در همه اعمال فضایل دیگر، یعنی آنچه شایستگی شرافت زیادند، هست (Hoffmann & others, 2013, p. 149).

د) برحسب یک کل یکپارچه؛^۴ یک فضیلت، عام است اگر و تنها اگر مستلزم پیوندگاه^۵ فضایل متنوعی باشد (Farrell, 2018, p. 536). به عبارت دیگر، فضایل گوناگون با یکدیگر عمل می‌کنند به‌ویژه به دلیل این که فعالیتش مستلزم فعالیت فضایل بسیاری است. به این نحو، فضایل دیگر بار دیگر به بزرگ‌منشی نیاز

1. participation
2. command or efficient
3. magnanimity
4. integral whole
5. concourse

دارند؛ زیرا هیچ کس نمی تواند بگوید که من شایستگی بسیار زیادی دارم مگر این که او فضیلت مند باشد. در نتیجه، نوع نخست عام بودن فضیلت متعلق به چیزی است که بر مبنای ذات، عام است؛ نوع دوم بر این اساس، عام است که آن نوعی مشارکت است؛ سوم، از این جهت عام است که با دستور این فضیلت عام، فضایل دیگر به عمل واداشته می شوند؛ چهارم، به این دلیل «عام به حساب می آید که آن کل یکپارچه ای است که تمام امور فضایل دیگر را در برمی گیرد (Hoffmann & others, 2013, pp. 149-150).

آکوئیناس، عدالت عام را در تفسیر بر کتاب جمل، به عنوان نمونه ای از (الف) طبقه بندی کرده بود و می گوید عدالت عام با تمام فضایل ذاتاً همسان است و تنها از جهت مفهومی متمایز است. بنابراین، اگر کسی شجاعانه در دفاع از کشوری عمل کند یا اگر آن کس خیلی زیاد خیرات و صدقه بدهد، آن شخص نیز عادلانه عمل کرده است، اما در نوشته های بعدی اش و در کتاب جامع الهیات، احسان و عدالت عام را به جای بزرگ منشی به عنوان تنها دو فضیلتی ملاحظه کرد که در قالب (ت) برحسب فرمان یا علت فاعلی عام است (Hoffmann & others, 2013, p. 150) در کتاب جامع الهیات، می گوید:

وقتی به یک چیز «عام» گفته می شود به دوروش می توان بدان نظر کرد: نخست، از منظر «حمل»^۱ نگریسته شود؛ بنابراین، جنس «حیوان» نسبت به نوع «انسان و اسب...» عام است. جنس مربوط به ذات نوع است و بخشی از تعریفش را شکل می دهد. دوم یک چیز «تقریباً» عام گفته می شود: علت تا مه در رابطه با همه معلول هایش عام است، برای مثال، خورشید همه اجسام را با پرتو نورش روشن می کند و دگرگون می سازد. به همین معنای دوم است که عدالت قانونی، «فضیلت عام» نامیده شده است... به نحو مشابه، احسان ممکن است «فضیلت عام» نامیده شود تا آنجا که آن اعمال همه فضایل را به خیر مشترک هدایت می کند؛ همان طوری که عدالت قانونی تا آنجا که اعمال همه فضایل را به خیر مشترک هدایت می کند؛ ... با این حال، نام «عدالت قانونی» می تواند به هر فضیلت داده شود؛ تا آنجا که هر فضیلتی به خیر مشترک توسط عدالت قانونی هدایت شده است که از طریق آن ضرورتاً خاص، تقریباً عام هستند. همان طور که گفته شد، «عدالت قانونی» ضرورتاً (جوهرراً و به لحاظ محتوایی) همسان فضیلت است، اما مفهوماً (صورتاً) با آن متفاوت است (S. T. II-II. q 58. a6).

آکوئیناس در این بند از کتاب جامع الهیات، اشاره می کند که اگر عدالت قانونی را به عنوان فضیلت عام برحسب ذات در نظر بگیریم، ممکن است در این که عدالت عام دارای موضوع مختص خود، یعنی خیر مشترک است که بقیه فضایل را بدان دستور می دهد ناسازگاری ببینیم؛ برای همین دلیل باید به

1. predication
2. virtually

معنای علت فاعلی در نظر گرفته شود تا این ناسازگاری برطرف شود. بنابراین، عدالت عام هر چند با فضیلت - از جهت محتوا - یکسان است و برای مثال، در مورد فضیلت عفت، شخصی اگر قانون را مد نظر داشته باشد به خاطر احترام به قانون و خیر مشترک، زناکاری را منع می‌کند، شخص دیگر ممکن است به خاطر پاک‌دامنی این کار را انجام ندهد. هر یک از این اعمال محتوای یکسان دارند و به خیر منتهی می‌شوند، ولی صورتاً یا مفهوماً با هم متفاوت‌اند؛ چون اولی به انگیزه دین قانونی است که شخص را الزام به رعایت قانون جامعه، یعنی خیر مشترک می‌کند، ولی دومی به انگیزه دین اخلاقی است که شخص را ملزم به درستی کار فضیلت‌مندانه می‌کند، به این معنا که برای عقیف بودن صورت گرفته است؛ هر چند تعارضی بین دین اخلاقی و دین قانونی نیست، بلکه رابطه عام و خاص با هم دارند به عبارتی، برای آکوئیناس هر دین قانونی دین اخلاقی هست، ولی بعضی دین اخلاقی دین قانونی هستند و بعضی نیستند. به همین دلیل، مفهوماً این دو امر با هم متفاوت هستند.

اینجاست که وقتی فضیلتی در معنای علی، عام است که به خیر مشترک فرمان یا امر می‌کند او دو نوع فضیلت عام از نوع سوم (ج)، یعنی احسان و عدالت عام قائل است. او بزرگ‌منشی را تماماً از این شاکله از قلم می‌اندازد. همچنین ارسطو را به‌عنوان کسی تعبیر می‌کند که معتقد است عدالت عام و نه بزرگ‌منشی، فضیلت عام نوع سوم می‌داند.

این دو نوع فضیلت عام، یعنی فضیلت احسان و فضیلت عدالت عام به خیر مشترک امر می‌کنند و احسان مربوط به خیر مشترکی است که جنبه نوع‌دوستی در آن محوریت دارد. به عبارتی، انسان‌ها فضیلت احسان را در راه محب و عشق به خداوند و برای نوع‌دوستی انجام می‌دهند، ولی عدالت عام مربوط به خیر مشترکی است که توسط حاکمان از طریق استفاده از اصول و قاعده قانون طبیعی و قانون الهی تدوین شده‌اند تا به جامعه نظم دهند؛ هر چند مصداق خیر مشترک در احسان نسبت به مصداق خیر مشترک در عدالت عام گسترده‌تر است و جهان‌شمولی بیشتری دارد، ولی الزام‌بخشی کمتری دارد. بنابراین، آکوئیناس - در جامع الهیات - به‌وضوح می‌گوید: «عدالت قانونی» به‌عنوان یک فضیلت، یعنی بر حسب علی، عام است. عدالت قانونی تأثیر علی از طریق فرمان دادن بر فضایل دیگر دارد. عدالت عام این فرمان را به‌وسیله نظم دادن فضایل به هدف یا غایتش، یعنی خیر مشترک اعمال می‌کند (Farrell, 2018, p. 540).

سؤالی که می‌توان مطرح کرد این است که کدام تقریر آکوئیناس از عدالت عام که سعی می‌کند تقریری ارسطوی باشد، درست است؟ آیا تفسیر کتاب جمل درست است یا کتاب جامع الهیات و تفسیر اخلاق نیکوماخوس؟

جفری هوس^۱ معتقد است که آثار اولیه آکوئیناس، یعنی کتاب تفسیر بر جمل تفسیر درستی از ارسطو

ارائه داده است ولی در کتاب جامع الهیات و تفسیر اخلاق نیکوماخوس تأکید می‌کند که ارسطو عدالت عام را فضیلت عام به معنای علت فاعلی در نظر گرفت و نظر خودش را بر اساس این تفسیر تغییر می‌دهد و تفسیر اشتباهی از ارسطو ارائه می‌کند. استدلال او بر دو دلیل استوار است: دلیل نخست بیشتر به خطای زبان‌شناسانه آکوئیناس اشاره دارد که معتقد است؛^۱ چون آکوئیناس واژه‌شناس^۱ نیست دچار خلطی بین کتاب اخلاق نیکوماخوس و کتاب اخلاق ائودموسی^۲ شده است که از ترجمه لاتینی سرچشمه گرفته است؛ به این مضمون که به اعتقاد هوس، کتاب پنجم اخلاق نیکوماخوس در اصل بخشی از کتاب اخلاق نیکوماخوس نوشته نشده، بلکه برای اوایل اخلاق ائودموسی نوشته شده است. وقتی ارسطو درباره تحقق تمایل^۳ که فضیلت در اخلاق نیکوماخوس است، صحبت می‌کند، از واژه انرگیا^۴ (تحقق) استفاده می‌کند که روبرت گراستیس آن را «اکتوس»^۵ (فعل یا تحقق) ترجمه کرده است، اما در اخلاق ائودموسی که آکوئیناس دسترسی به آن نداشت، ارسطو نه از تحقق تمایل، بلکه از «خرسیس»^۶ (به معنای به‌کارگیری)^۷ استفاده می‌کند که گراستیس به‌عنوان «یوسوس»^۸ (به معنای به‌کارگیری) ترجمه می‌کند. خرسیس و انرگیا – در زبان یونانی – از جهت معنا خیلی فرقی با هم ندارند، اما در زبان لاتینی، یوسوس و اکتوس با هم فرقی زیادی دارند. بنا براین و به اعتقاد هوس، وقتی آکوئیناس می‌گوید: «عدالت عام، فضیلت عام است»؛ عدالت عام به‌کارگیری (خرسیس/ یوسوس) فضیلت عام است، درباره معنای (خرسیس/ یوسوس) می‌اندیشد که او به آن آشنایی دارد: معنایش، یعنی عمل اراده درباره به‌کارگیری چیزی برای رسیدن به یک وظیفه است، اما در هیچ‌جای کتاب پنجم، ترجمه لاتین از «یوسوس» فضیلت (به‌کارگیری فضیلت) سخن نمی‌گوید؛ در هر جای دیگر «اکتوس» (تحقق) را می‌یابیم. بنابراین، هوس معتقد است که آکوئیناس نمی‌تواند مترادف این اصطلاحات را از دیگر موارد استفاده در متن دریافت. از این‌رو، برای آکوئیناس طبیعی بود تا این ادعا را تأیید کند که عدالت عام به‌عنوان فضیلت عام است؛ زیرا عدالت عام کار بست فضیلت عام برای رسیدن به یک وظیفه یا عمل است و این دقیقاً همان چیزی است که فضیلت عام در نوع سوم (ج) توصیف شده است (Hoffmann et al., 2013, p. 151). دومین دلیل هوس این است که آکوئیناس با تأسی از کتاب سیاست ارسطو، فضیلتی که یک انسان خوب را پرورش می‌دهد لزوماً به این معنا نیست که شهروند خوبی در دولت شهر را تربیت کند.

1. philologist
2. eudemian ethics
3. actualizing the disposition
4. energeia
5. actus
6. chresis
7. employment
8. usus

شهروند خوب کشور بودن، مستلزم فضیلت خاصی از گونه‌ی از عدالت است که شخص را به خیر مشترک حکومت فرمان دهد. این نوع فضیلت همان عدالت عام است. به بیان هوس، اگر یک سیاست‌مدار که زندگی‌اش را به خیر مشترک اختصاص می‌دهد به‌طور عقیفانه برای این که به خیر مشترک خدمت کند عمل کند، اگر چه عمل «عفت» است، اما همین عمل یک عمل عدالت عام است؛ بنابراین، آن یک عمل عفت و عدالت است. به اعتقاد او، آکوئیناس در اینجا بحث نمی‌کند که عفت و عدالت ماهیتشان یکسان‌اند؛ او بیشتر استدلال می‌کند که از آنجا که عفت می‌تواند به عدالت معطوف شود، به عبارت دیگر عدالت صورت خارجی عفت است؛ طوری که عفت بخشی از سیستم روان‌شناختی که به عدالت اختصاص دارد، تحویل برده شده است، تحت چنین شرایطی است که می‌توانیم مشروعاً عفت را «عدالت» بنامیم و به این ترتیب، می‌توان گفت که عدالت اساساً هر فضیلتی است، اما عفت یک فضیلت مربوط به میل است، ولی عدالت فضیلت مربوط به اراده و عقل است. به اعتقاد هوس، هیچ شکی وجود ندارد که در این تقریر از عدالت عام، آکوئیناس از تفسیر درست اولیه‌اش (عدالت عام به معنای حمل) به تفسیر نادرست بعدی‌اش (عدالت عام به معنای علی) منتقل می‌شود، اما ظاهراً آنچه تفسیر نادرستی بعدی را برمی‌انگیزاند، تلاش او برای بیان دقیق‌تر کردن اندیشه‌ی ارسطو است؛ هنگامی که آکوئیناس دریافت عدالت عام در واقع، یک فضیلت خاص است، چون موضوعش خیر مشترک است؛ بنابراین، در عین حال باید یک فضیلت خاص باشد و نه تمام فضیلت، او تلاش می‌کند با توسل به ملاحظات از کتاب سیاست ارسطو که اثری است که به وضوح ایده‌های را بسط می‌دهد که به کتاب پنجم اخلاق نیکوماخوس مرتبط است، درک کند و او این دیدگاه‌ها را می‌پذیرد؛ درست همان‌طور که ارسطو آن‌ها را درمی‌یابد، به همین دلیل در کتاب جامع الهیات از آن‌ها استفاده می‌کند. (Hoffmann et al., 2013, pp. 151-153)

به نظر می‌رسد که هرچند ارسطو در اخلاق نیکوماخوس آنجا که می‌گوید «عدالت» قانونی ضرورتاً (جوهرراً و محتوایی) همسان همه‌ی فضیلت است، اما مفهوماً (صورتاً) متفاوت است، اشاره صریحی به معنای فضیلت عام بودن عدالت عام به معنای علی نمی‌کند، ولی بیان و تعبیر آکوئیناس از عام بودن فضیلت در کتاب جامع الهیات - که عبارتش در بالا ذکر شده است - به نظر می‌رسد استدلال و تبیین معتبری است؛ چون اگر بخواهیم خیر مشترک را موضوع عدالت عام بدانیم، عدالت عام بقیه فضایل را به موضوع خویش، یعنی خیر مشترک به معنای علی وامی‌دارد، در عین حال هم یک فضیلت عام است؛ چون فضایل دیگر در امر شدن به خیر مشترک به این فضیلت نیاز پیدا می‌کنند. پس ناگزیریم که این تقریر را داشته باشیم، چون به معنای حمل یا ذات در نظر گرفته شود نمی‌توان از خیر مشترک به عنوان موضوع عدالت عام دفاع چندان قوی داشت. در واقع، آن بار دین قانونی که عدالت قانونی دارد دیگر در فضیلت عام بودن عدالت عام به معنای حمل نمی‌توان در نظر داشت، ولی در معنای علی دقیقاً

این معنا را می‌رساند و در عین حال، معنای فضیلت عام بودنش هم حفظ می‌شود؛ چون بقیه فضایل می‌توانند در اموری که به امر اجتماعی و خارجی مربوط شوند با امر کردن عدالت عام به خیر مشترک آن‌ها را به دین قانونی‌شان هدایت کنند. با این حال، می‌بینیم که عدالت عام جزء ذات آن‌ها هم تلقی نمی‌شود، بلکه خارج لذات آن فضایل قرار می‌گیرد.

نسبت عدالت عام با تدوین قانون

ارسطو با تحلیل معنای متفاوتی از «عادلان» و «ناعادلان» کتاب پنجم اخلاق نیکوماخوس را شروع می‌کند. یکی از اموری که ما از «عادلان بودن» مقصود می‌کنیم «مطیع قانون بودن» است. قوانین جامعه اعمال مربوط به فضایل متنوع را تجویز می‌کند و اعمال رذیلت‌آمیز را ممنوع می‌کند و به همین جهت است که شخص مطیع قانون دارای رفتار عادلانه است و شخص بیقانون ناعادلانه رفتار می‌کند؛ از این امر لازم می‌آید که همه اعمال مربوط به قانون، عادلانه است (Aquinas, 1993, p. 285).

البته، باید توجه کرد در چه حکومتی قانون تصویب می‌شود، اما قانونی که ناعادلانه تصویب شود، اصلاً نمی‌تواند قانون باشد. اصل بر این است که قانون عادلانه باشد. به همین خاطر هست که آکوئیناس تقسیم‌بندی که ارسطو از حاکمان و حکومت ارائه می‌دهد می‌پذیرد معتقد است شهروندان هر حکومتی با توجه به نوعی حکومتی که انتخاب می‌کنند، در تصویب قانون نقش مهم دارند. حکومتی می‌تواند قانون خوب تصویب کند و عادلانه باشد آن حکومت نسبت به بقیه، جایگاه والاتری دارد.

آکوئیناس در مورد قانون و نسبت آن با عدالت در کتاب جامع الهیات بسیار بحث کرده است تعریف او از قانون چنین است:

قانون، قاعده یا سنجش اعمال است که بدان وسیله انسان به عملی امر می‌شود و از عملی باز داشته می‌شود. برای این که واژه «لِکس»^۱ [قانون] از «لیگار»^۲ [مقید کردن یا محصور کردن]^۳ سرچشمه گرفته است و به همین خاطر، قانون کسی را به عملی مقید می‌کند. اکنون قاعده یا سنجش اعمال انسان عقل است که اصل نخستین اعمال انسان ...؛ زیرا آن به عقل مربوط است که به‌غایت هدایت می‌کند که اصل نخستین در همه امور عمل است همان‌طور که ارسطو گفته است. اکنون آن چیزی که اصل در همه جنس^۴ است قاعده و سنجش آن

1. Lex
2. Ligare
3. To bind
4. Genus

جنس است. مثلاً وحدت در جنس اعداد و حرکت نخستین در جنس حرکات است، در نتیجه، از این امر لازم می‌آید که قانون چیزی مربوط به عقل است (ST I-II, q. 90, a. 1).

آکوئیناس همچنین می‌گوید: «قانون برای خیر مشترک وضع می‌شوند» (S.T. I-II, q. 90, a. 2) و در واقع، «فقط قوانین واقعی هستند اگر خیر مشترک را ترویج کنند» (ST I-II q. 96, a. 4) «قانون چیزی نیست مگر پیروی عقل به خاطر خیر مشترک که توسط آن کسی که مسئولیت اجتماع را دارد تدوین شده است و ترویج شده است» (ST I-II, q. 90, a. 4) در نتیجه، فضیلتی که توسط آن، به شهروندان امکان می‌دهد طبق قانون عمل کنند عدالت قانونی^۱ خوانده می‌شود. «آنچه طبق قانون انجام می‌دهیم، عادلانه عمل می‌کنیم» (ST. I q. 21. 1 ad 2).

او عدالت عام را از قانون به نحوی متمایز می‌کند. خیر مشترک موضوع عدالت عام است، قانون، قاعده و سنجش عمل انسان است. هر جامعه قوانینی را لازم دارد تا فعالیت‌های اعضایشان را به نحوی هماهنگ کند تا آن‌ها بتوانند به خیر مشترک دست یابند. (ST I-II, q. 90) با این حال، این بدان معنا نیست که همه قوانین ذاتاً مستعد نیستند که ما را به فضایل برسانند.

آکوئیناس در وهله اول نشان می‌دهد دلایلمان برای عمل کردن به فضایل، یعنی عدالت عام را در بر می‌گیرد که ناشی از قانون طبیعی است؛ همان قانونی که مبنای فضایل اخلاقی است. در نتیجه، دلایلمان برای عمل کردن به فضایل مقدم بر آنانی است که از نهادهای اجتماعی ناشی شده‌اند. در واقع، علت وجودی و وظیفه قوانین مصنوع بشر با تعیین آن دلایل پیشین (قانون طبیعی و قانون الهی) که هنجارهای اجتماعی را شکل می‌دهند و در نتیجه، چارچوبی نهادی ضروری برای جامعه به‌طور مناسب ارائه می‌کند (ST I-II, q. 95, a. 2) در وهله دوم، مشکلات دیگر در ارتباط با عدالت به‌عنوان پیروی از قانون عمدتاً به قلمرو قوانین مصنوع بشر مربوط شده است. قانون الهی و قانون طبیعی به‌وسیله خداوند شکل گرفته‌اند اگر به‌درستی فهمیده شوند، آن‌ها نمی‌توانند ناعادلانه باشند. در نتیجه، هر کسی که از آن‌ها پیروی کند عمل فضیلت‌مندانه را تضمین می‌کند (Farrell, 2018, pp. 547-548).

خلاصه نگاه آکوئیناس این است که قانون باید تا جایی که می‌تواند به عدالت به عنوان فضیلت اخلاقی نزدیک شود و البته، نباید خیلی انتظار داشت که تمام قانون وضعی یا پوزیتیو سعی کند افراد را با فضیلت‌مند کند؛ چون وقتی افراد فضیلت‌مند نباشد، نمی‌توانند خواسته اخلاقی زیادی را بر آن‌ها تحمیل کند. بنابراین، قوانین مصنوع تنها جرائم مهم را ممنوع می‌کند؛ جرائمی مهمی که به دیگران ضرر می‌رسانند. قانون باید سعی کند افراد را وادار به رفتار لازم و کافی برای حفظ جامعه و خیر مشترک داشته باشند.

نتیجه گیری

در دنیای مدرن و معاصر می بینیم که نظریه های اجتماع گرایی^۱ با نظریه های فردگرایی^۲ که بنیانش بر لیبرالیسم سیاسی استوار است، ناسازگاری دارند. می توان آکوئیناس را - با توجه به نظریه عدالت عام و تأکیدی که بر خیر مشترک می گذارد - ذیل اجتماع گرایان^۳ قرار داد. البته، باید توجه کرد که به طور دقیق نمی توان آکوئیناس را کامل مانند اجتماع گرایان جدید دانست، اما می توان تا اندازه ای تقریر اجتماع گرایان را با آکوئیناس نزدیک دانست. همان طور که اشاره شده است، طبق نظر آکوئیناس ما باید خیر مشترک جوامعی را مد نظر داشته باشیم که خیر خودمان را در آن می یابیم و نسبت به آن جامعه است که ما دارای مسئولیت هستیم. همین نکته را می توان در فحوای نظریات اجتماع گرایان یافت. در مقابل در نظریه های لیبرالیستی بر غیر متعهد بودن به خیر مشترک صرفاً بر اساس امتیازات و مزایای و حقوق شخصی انسان تأکید می شود که در نتیجه، سبب بی اعتنایی به خیر دیگران می شود؛ طوری که نمی توانیم عادلانه باشیم. در واقع، از نظر اجتماع گرایان، خیر مشترک به ما دلایل کافی برای پذیرش نهادهای اجتماعی آن جامعه ارائه می کند؛ حتی اگر آنان تا اندازه ای با برداشتمان از آنچه به طور واقعی خیر است، در تصادم باشد؛ بنابراین، در این مورد عدالت عام می تواند ما را ملزم کند که اندازه معینی از بی عدالتی را بپذیریم؛ چون خیر کل بر خیر جزء ترجیح دارد. البته، جامعه مد نظر آکوئیناس با جامعه مد نظر دنیای جدید متفاوت است همان طور که جامعه مد نظر ارسطو با جامعه مد نظر آکوئیناس متفاوت بود. بنابراین، جامعه ای که آکوئیناس نظریه عدالت عام را در آن مد نظر دارد جامعه ای از نوع «شهر خداوند» است.

شاید ایرادی که بتوان بر نظریه عدالت عام آکوئیناس و به طور کلی اجتماع گرایان گرفت، این است که این گونه نظریه ها در نظریه عدالت تأکید زیادی بر خیر در سامان بخشی به جامعه می گذارند، اما واقعاً تا چه اندازه مجازیم که خیر را در سامان بخشی به جامعه و در الزام بخشی به قانون معیار بدانیم؛ چه معیار عامی از خیر مد نظرشان می توان یافت که تمامی شرایط آن را بر آورده کند؛ یافتن معیار برای خیر که بتواند در همه جوامع یا حتی در جامعه خاص کاربست عام داشته باشد سخت است؛ چون تربیت و آموزش افراد در فهم و دستیابی به خیرات در جوامع متفاوت است و حتی مصادیق خیرات در جوامع نیز متفاوت اند. شاید تنها در اجتماع کوچک بتوان قانون را بر اساس خیر مشترکی تعریف کرد و بر اساس آن عدالت عام را در قانون مند کردن آن جامعه به کار گرفت. یافتن مصادیق خیر مشترک واحد برای همه جامعه به طور کامل ممکن نیست؛ حتی اگر مصادیق خیر مشترک در جوامع خاص پیدا کنیم، ولی نمی توانیم این خیر را یک امر عام و جهان شمول بدانیم بر اساس آن الزام بخشی کنیم. نظام فکری

1. communitarianism
2. individualism
3. communitarian

آکوئیناس با توجه به نظریهٔ قانون طبیعی و الهی‌اش سعی می‌کند قاعده عام و جهان‌شمول برای خیر مشترک به دست دهد، ولی در عمل می‌بینیم که اختلاف‌نظرها و قیاس‌ناپذیری زیادی بر سر خیر در جوامع وجود دارد و نظریهٔ قانون طبیعی یا اخلاق‌مند کردن قانون که بتواند کاربست جهان‌شمول داشته باشد بسیار آرمان‌گرایانه به نظر می‌رسد. شاید به همین جهت است که پیروان آکوئیناس بخصوص السدیر مک‌این‌تایر، در مورد نظریه مربوط به خیر به محلی‌گرایی^۱ یا خاص‌گرایی^۲ روی می‌آورند معتقد می‌شود نظریه مربوط به خیر را تنها در جوامع و محلات کوچک می‌توان قابل تحقق دانست.

از طرفی اگر اشکال بالا را نادیده بگیریم، نظریهٔ عدالت عام چون بر مبنای فضیلت است، حاکم فضیلت‌مند باید این فضیلت را اجرا و تدوین کند، اما آن دسته حاکمانی که بتوانند این‌گونه فضیلت را در جامعه اجرا کنند و مصادیق خیرات مشترک را به‌عنوان موضوع این فضیلت تشخیص دهند، ممکن است جانبدارانه عمل کنند و دچار اشتباه شوند و جامعه را به تباهی بکشانند. زمانی حاکم فضیلت‌مند می‌تواند خیر مشترک را دقیق تعیین کند و تشخیص دهد که معیار تعیین‌کننده خیر مشترک برای جامعه قانون الهی و خداوند باشد. وقتی خداوند و دستورات خداوند را معیار بدانیم، در این حالت حاکم بتواند تفسیر درستی از قانون الهی داشته باشد؛ خواه این را از طریق عقل یا قانون طبیعی تبیین و تفسیر کند، خواه از طریق شریعت و احکامی که در شریعت نهفته است استخراج کند و در این صورت است که شاید بتوانیم بگوییم که نظریهٔ عدالت عام می‌تواند قانون و فضایل جامعه را به سمت هدف و موضوع خویش، یعنی خیر مشترک هدایت کند و به سعادت برساند؛ هرچند یافتن حاکمی که واجد این شرایط باشد، بسیار سخت است. بنابراین، نظریهٔ عدالت عامی که آکوئیناس مدّ نظر دارد حتماً باید در جامعهٔ دینی باشد تا با پشتوانهٔ نظریهٔ قانون طبیعی و قانون الهی بتواند به خیرات مشترک الزام‌بخشی کند.

1. localism
2. particularism

References

- Aquinas, S. T., (1993). *Commentary on Aristotle's Nicomachean Ethics* (C. I. Litzinger, Trans.). Indiana: Dumb Ox Books.
- Aquinas, T. (1922). *The Summa Theologica*. Roman Catholic Church: Public Domain.
- Aquinas, T. (1993). *Commentary on Aristotle's Politics* (R. J. R. S. J, Trans.; UK ed. edition). Hackett Publishing Company, Inc.
- Broden, T. (1954). Aquinas' Legal Justice - Jeremiah Newman, Foundations of Justice. (Cork: Cork University Press, 1954. Pp. xviii, 130. 12s. 6d.). *The Review of Politics*, 16(4), 508–511. <https://doi.org/10.1017/S0034670500011256>
- Budziszewski, J. (2017). *Commentary on Thomas Aquinas's Virtue Ethics*. Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/9781316694138>
- Christoph, M. (2011). *Justice as an infused virtue in the*. Undefined. [/paper/Justice-as-an-infused-virtue-in-the-%22Secunda-and-of-Christoph/a06b3eb333ff32736fd04899fcf4cf5df9723eac](https://doi.org/10.1017/9781316694138)
- Crofts, R. A. (1973). The Common Good in the Political Theory of Thomas Aquinas. *The Thomist: A Speculative Quarterly Review*, 37(1), 155–173. <https://doi.org/10.1353/tho.1973.0072>
- Drefcinski, S. (2015). *A Very Short Primer on St. Thomas Aquinas' Account of the Various Virtues*. Hyperlink http://www.sophia-project.org/uploads/1/3/9/5/13955288/drefcinski_virtues. http://www.sophia-project.org/uploads/1/3/9/5/13955288/drefcinski_virtues.
- Farrell, D. (2017). Wanting the Common Good: Aquinas on General Justice. *Review of Metaphysics*, 71(3).
- Hoffmann Hyperlink [.https://philpapers.org/rec/TEWTHL](https://philpapers.org/rec/TEWTHL). Tobias / Müller Jörn / Perkams Matthias. (2013). *Aquinas and the Nicomachean ethics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Kerr, F. (2009). *Thomas Aquinas: A Very Short Introduction* (1st edition). Oxford: Oxford University Press.
- MacIntyre, A. (2016). *Ethics in the Conflicts of Modernity*. Cambridge: Cambridge University Press.